اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

خب می­خواهيد عبارتش را بخوانيد تا بعد ببينم و لذا گفتيم به حد يک مسمای اقلاً شرکت بکنيم حالا،

س: بلی حالا اين سؤال، الثقات العيون را اول بپرسم يا بگذاريم آخر

ج: نه بپرسيد همين الآن نشاط­مان بهتر است تا آخر،

س: بلی الثقات العيون، الثقات صفحه 250 ايشان فرمودند که محمد ابن اسماعيل مشهدی ابوالبرکات ناصرالدين حسينی فقيه محدث ثقه قرء علی الامام المحی الدين حسين ابن مظفر همدانی ذکره منتجب الدين،

ج: البته آن احتمال دارد همدانی باشد ولو بعضی­ها همذانی، همدان از کوفه بوده، اين طبقه بيشتر به همدان می­خورد،

س: بعد دنباله­اش فرمودند که و يروی ايضا عن المفيد او الوفاء عبدالجبار تلميذ شيخ طوسی،

ج: معروف است اين مفيد بلی

س: آری، بعد دوباره و يروی ايضاً عن جعفر ابن محمد دوريسی، حالا سؤال اين است

ج: دوريَس، دوريَسی

س: اين اولش که و آن قرء علی الامام محی الدين قرائت به معنای روايت هم هست که بعد می­گويد و يروی ايضاً عن المفيد

ج: يروی را آقای شيخ آقابزرگ اضافه کرده،

س: خب همين آقا بزرگ

ج: آن آقا شايد حسب مصطلح است، ايشان قرء عليه حالا بعضی­ها همان قرائت را کافی می­دانستند يا سماع را کافی، بعضی­ها گفتند نه بعد از قرائت بايد اجازه هم بدهد،

س: يعنی برای تحمل حديث کافی می­دانستند،

ج: بعضی­ها کافی می­دانستند هم قرائت هم سماع را بعض جاها مرحوم شيخ دارد قرء مثلاً جزئاً من کتابه و اجاز له بالباقی يا اجازه بکل الکتاب از عبارات شيخ معلوم می­شود که عده­ای قائل بودند قرائت تنها يا حتی سماع کافی نيست،

س: اجازه هم

ج: اجازه هم می­خواهد، مثلاً فرض کنيم، مرحوم شيخ و نجاشی هردو راجع به آثار سرموزا نوشتند سمعنا منه آيا اين سماع کافی است در اجازه يا نه؟ اضافه بر او اجازه هم می­خواهد از بعض عبارات در می­آيد که می­خواهد اجازه بعضی­هاش نه، خود سماع علی طريق تحمل حديث است ديگر احتياج به چيز ندارد،

س: پس اين­که ايشان می­فرمايد يروی ايضاً يعنی قرائت را برای

ج: قرائت را يروی به نحو روايت يعنی ظاهرش اين است که از او نقل می­کند به نحو اجازه گرفته ازش،

س: بلی يعنی آن قرينه ايضاً قرينه باشد برای اين­که آن قرء هم مساوی است با اجازه قبلی،

ج: يا ايشان قرائت را کافی دانسته لذا روايت را هم کافی دانسته،

س: بلی آن وقت وقتی که قرائت و سماع و املاء و اين­ها که شد اجازه که دادند در نقل اين خودش اجازه روايت است اگر هم اجازه ندادند بعضی­ها گفتند همان کافی است،

ج: همان کافی است،

خب اين بسم الله الرحمن الرحيم

اين مأخذ شناسی در اين قرن سوم

س: قرن سوم

ج: چون قرن دوم ديگر تمام شد ديگر چيزی نمانده قرن سوم عبدالله ابن جبله الکنانی به عنوان الکنانی البته ايشان به قاعده ايرانی­ها کنانی عبدالله

س: عبدالله ابن جبله

ج: عبدالله ابن جبله آدم خيال می­کند مثلاً اين مثل لقب فارسی ما مثل مددی مثلاً احمد از اين قبيل است کنانی در ميان عرب اين اصطلاح اسره به اصطلاح ما اين را اصطلاحاً نام اسره يا نام فاميل يا family name حساب می­کنيم آن­ها نام عشيره است نه نام فاميل اين آدم خيال می­کند مثل ايرانی­ها که اسماً احمدمددی است اين کنانی عبدالله ابن جبله، کنانی مثلاً نام فاميلی­اش است نه کنانه از کنانه معروف و تصادفاً کنانه از عشاير بزرگی است که زير مجموعه زيادی دارد در ايران اند الآن خوزستان زياد اند، به لهجه محلی چنانه به ايشان می­گويند چنانی از چنانه به اصطلاح کنانه جزو عشاير معروف است و ايشان از عرب صميم هم هست يعنی مولی نيست و از کنانه است اسمش عبدالله ابن جبله از عشيره کنانه بفرماييد،

س: مولی يعنی فارس­­های که غلام عشيره­های عرب می­شدند،

ج: نه غلام مولی اگر به کنانه باشد، مولی اگر به شخص باشد احتمالاً مراد برده آن است يا آزاده شده آن اما اگر به عشيره و قبيله باشد ولاء به معنای پيمان است هم پيمان چون عرب­ها غير عرب­ها که وارد دنيای اسلام شدند يکی از قواعدشان اين بود که هرکسی خودش را به يکی از اين عشاير پيوند می­داد به يکی از اين عشاير مثلاً زراره که به اصطلاح ترک بود از روم بود، خودش را به بنی شيبان احتمالاً بعضی از خاندان زراره هم عشيره­شان را عوض کردند به عشيره ديگر نسبت دادند اين هم هست علی ای حال آنچه که ما الآن داريم ايشان عربی صميم است به تعبير مرحوم نجاشی قدس الله سرّه، بفرماييد

س: بلی اين در قرن سوم نفر دوم است که ذکر کرديد اولش صاحب کلبی بود که به جای هشام نوشته بود هاشم،

ج: که توضيحش داده شد و اشتباهاتش اصلاً رجال نداشت، ببينيد اين­ها گاهی اوقات ممکن است اخبار مختار را دارد انساب را دارد بعد نوشته و کان رجلاً فاضلاً اين­ها خيال کردند اين می­­شود رجال، يعنی حاج شيخ آقا بزرگ يا مثلاً اخبار مختار که دارد فلان و فلان دور و بر مختار بودند حالا خود مختار ممکن است راوی نباشد اما يکی از آن افراد راوی باشد آن وقت ما از اين عبارت يک مطلبی راجع به اين راوی در می­آوريم که مثلاً از اصحاب مختار بود چنين کرد چنان کرد، دقت کنيد ما مرادمان وقتی می­گوييم رجال اين نيست که مثلاً فرض کنيد ايشان اخبار مختار را آورده يکی از اصحاب مختار را نام برده که تصادفاً آن آقا راوی هم هست، پس ما يک معلوماتی از اين کتاب اين فرض کنيم لوط ابن حيي ابومخنف گرفتيم عرض کرديم اين­که يک ماده­ای بيايد که مربوط بشود به يک راوی اين را اصطلاحاً رجال نمی­گوييم وقتی اين ماده­ها جدا شد در يک علم مستقل قرار گرفت رجال است و الا بايد بگوييم کتاب کافی هم رجال است ديگر ايشان می­گويد علی ابن ابراهيم محمد ابن عيسی پس ما می­فهميم که علی ابن ابراهيم در طبقه شاگردهای محمد

30: 6

اين را می­فهميم و علمای رجال هم از همين­ها استفاده کردند اما اين را جدا کردند اينی که اين مطلبی را که ايشان راجع به مختار گفته در شرح احوالش هم گفته مثلاً عبدالرحمن جعفی اين کار را کرد مثلاً من باب مثال عرض می­کنم پدر اسماعيل ابن عبدالرحمن جعفی اين کار را کرد اين ديگر رجال نيست اين اخبار مختار است تاريخ است يک نکته­ای که به درد رجال می­خورد ازش در می­آيد در کتب رجال اين­ها جدا شدند آمدند آن­جا جمع شدند شايد مرحوم حاج شيخ آقابزرگ نظرش اين است که من مرادم از کتب رجال شامل تاريخ هم می­شود يعنی،

س: مقامات رجالی

ج: يک چيزی خب اين بايد تمام کتاب صحيح بخاری را

س: همه کتاب­ها معلومات رجالی درش هست

ج: همه کتاب­­ها پس همه کتاب­ها می­شود رجال

س: مقصود اين از کتاب رجال

ج: آن وقت اين کتاب رجال مراد آن است کتابی است که اين معلوماتی که در کافی هست اين را جدا کرده نوشته علی ابن ابراهيم روی عن محمد ابن عيسی روی عن که؟ اين­­ها را خود اين مطلب در کافی است ماده در کافی است دقت کرديد اشتباه از کجا؟ اين خيال کرده حالا که در کافی است ما فهميديم ايشان شاگرد مثلاً از محمد ابن عيسی نقل کرده راوی از محمد ابن عيسی است اين نکته رجالی، بلی اين نکته رجالی است اين جای بحث نداريم طبقات رجالی است بحث سر اين است که اين نکات جدا نشدند اين به عنوان ضمن حديث آمدند اين کتاب کتاب رجالی نمی­شود رجالی يعنی اين معلومات را جدا کرده نوشته علی ابن ابراهيم يروی عن محمد ابن عيسی يروی عن ابيه يروی عن فلان اين را جدا کرده اين می­شود رجالی اين شايد مرحوم آقای حاج شيخ آقابزرگ خيال کرده که ما بگوييم رجال شامل مثل بعض تراجم هم بشود شايد خيال اين تصور اين خب خيال باطلی است يعنی خيال درستی نيست انصافاً يعنی ما بياييم علوم را از هم جدا بکنيم قر و قاطی نکنيم اين جداسازی که يکی از خصائص بشر است که من توضيح کافی عرض کردم اين در اين علوم هم می­آيد اصلاً در علوم اين نکته­ای را که در اين کتب سابقين آمد که موضوع کل علم ما يبحث فيه عن عوارضه الذاتی اين برای تميز علوم بود تمايز علوم حالا آن نکته درست باشد يا نباشد؟ رجال چون جزو علوم اعتباری است اين ديگر عوارض ذاتيه و موضوع ندارد، آن می­خورد به نکات و اغراض و اهدافی که از علم رجال هست که عرض کرديم از سال­های 140 و 150 که رجال شروع شد اغراض متعددی داشت همين جور و اين­ها تابع زمان است مثلاً در آن اول به طبقه فکر نمی­کردند پنجا سال بعد شافعی آمد گفت آقا مرسل را قبول نداريم خب مجبور شدند به طبقه فکر کنند اصلاً مرسل قبول نشد مجبور شدند به طبقه فکر بکنند دقت می­فرماييد در اول به طبقه فکر نمی­­کردند بعد از مدتی مسأله اين آمد که دوتا محمد ابن عيسی بود بحث تميز مشترکات پيش آمد بعد از مدتی مثلاً 150 سال بعد يکی گفت خوب يکی گفت بد تعارض جرح و تعديل پيش آمد و تازه تعارض جرح و تعديل در حقيقت دو نکته دارد يک يکی از اصلاً خود جرح يعنی چه؟ اين خودش يک مطلب، تعديل يعنی چه؟ تعديل بايد معلل باشد جرح بايد معلل باشد عنوان الفاظ جرح چه است؟ الفاظ تعديل چه است؟ اين­ها يکی يکی و اگر تعارض پيدا کرد آيا معلل بر غير معلل مقدم است؟ آيا زمان در نظر می­گيريم؟ آيا تساقط؟ الی آخره اين سنخ بحث را اين­ها را آوردند در علم اصول و علم دراية الحديث دقت کردين اين سنخ بحث را، سنخ اين­که الآن در باره محمد ابن عيسی تعارض شده نجاشی گفته ثقه آن گفته ضعيف اين را آوردند در رجال روشن شد آن کليات ابحاث مربوط به جرح و تعديل و الفاظ و تعارض آن کليات را يا در دراية الحديث متعرض شدند يا در به اصطلاح اصول، در کتب اصول هم هست ديگر همين معالم هم دارد، يک مقدارش در اصول در بحث حجيت خبر عدل در بحث حجيت خبر آن­­جا متعرض شدند يک مقدار از اين­­ها را آنی که آمد باز در رجال عنوانش چه شد؟ عنوان تطبيقی شد اين آمد در رجال راجع به محمد ابن عيسی نجاشی اين طور ته آن رجالی اين طور گفته حالا چه کار بکنيم؟ اين شد رجال پس يکی رجال است يکی دراية الحديث است يکی علم اصول است اين­ها را بايد از همديگر تميز بدهيم ولو تأثيرگذار است الآن عده­ای از آقايونی که مقدمات رجالی می­­نويسند فوائد رجاليه يکش الفاظ جرح و تعديل است اصلاً مباحث جرح و تعديل را در فوائد رجالی آوردند در صورتی که جای بعد نيست به عنوان مقدمات بد نيست،

س: ولی اصلش درايه است

ج: الدرايه يا به مناسبت حجيت خبر در بحث اصول بعد از مثلاً استدلال برای حجيت خبر متعرض شدند به الفاظ جرح و تعديل و آيا جرح بايد مطلقاً قبول بشود نشود بعد جارح شناخته شده باشد الی آخر مباحثی را که مطرح پس بنابراين هرچيزی يک جايي دارد اين طور نيست که اگر در اخبار مختار مطلبی گفت که به درد رجال خورد اين کتاب بشود رجالی، بلی به درد رجال می­خورد اين را اگر جدا کردند آوردند در شرح حال آن شخص آن وقت می­شود رجالی اين کتاب می­شود رجالی نه آن مطلبی را که ايشان نقل می­­کند به طور کلی، بفرماييد

س: پس ما می­گوييم ما مقصودمان معلومات رجالی نيست کتابی است که خاص باشد

ج: برای رجال،

س: آن می­شود کتاب رجالی

ج: آن می­شود کتاب رجالی روشن شد من می­­خواستم اين توضيح را بدهم که اين اين طور نيست که ما هرچيزی را که بگوييم اين به درد رجال می­خورد راست است به درد رجال می­خورد، منکر نيستيم اين اخبار مختار درش ممکن است احوال چند نفر که راوی اند در بياوريم اين درست است راست است، در کتاب اغانی فرض کن ابوالفرج اصفهانی احوال چند نفر از اين مغنيه­های که در عين راوی هم هستند در بيايد ممکن است در بيايد اما اين رجالی نيست اغانی ابوالفرج رجالی نيست اين در باب هنر و غنا و موسيقی و رقاصی و مطربی و الی آخره مربوط به آن عوالم است ربطی به عوالم ما ندارد و عوالم رجال ندارد بفرماييد آقا،

س: بلی اين دومين نفر از قرن سوم در صفحه 15 آورده اولش که هشام و هاشم اشتباه بود اين هم کنانی را در تترش کتانی با ت نوشته

ج: خب آن هم اشتباه است

س: متنش کنانی است ولی تترش

ج: خب اين غلط مطبع است انشاءالله

س: اشتباه می­­شود

ج: عبدالله ابن جبله يک جوری نوشته که آدم خيال می­کند اين آقا مثلاً family name اش

س: بلی کنانی است،

ج: آن وقت در مقابلش متوفای چند نوشته

س: متوفای 219 نوشته،

ج: عجب حالا گاهی اوقات آدم می­گويند کلاغ در چانه می­افتد يکی از عجايب اين است که من شايد سال­هاست در بحث­ها می­گويم اين عبدالله ابن جبله 219 وفاتش پريروز برای اولين بار بعد از سال­ها نگاه کردم عبارت نجاشی 229 است من خود من هم خنده­ام گرفت که اين همه تا حالا گفتم کسی هم به من تنبه نکرده، که بابا اين دويست، اين قدر تا حالا گفتم 219 گفتم قبل از شهادت امام جواد، چون حضرت جواد 220 اند، اين­هم پس معلوم شد اين خيلی عجيب است، اين من خيال نمی­کردم من نگاه نکردم پس معلوم می­شود ايشان هم مثل من واقع شده، من در زبان عربی يک ضرب المثل هست شرّ البلية ما يضحک، حالا واقعاً هرچه من فکر می­کنم چطور من چنين اشتباهی را مرتکب شدم که می­گويم خيلی تعجب هی نگاه کردم ديدم نوشته نه آقا تسعين، تسع و عشرين و مأتين دويست و بيست و نه نوشته حالا عبارت نجاشی را می­خوانم خيلی برای من حالا عبارت ايشان که مهم نيست چون اين چندتا غلط ديگر هم در اين مختصر داشته تا حالا دفعه اولش نيست اما عجيب از خودم که تا حالا چند سال است می­گويم دويست و نوزده در بحث­ها در درس­ها کسی هم تا حالا به من نگفته آقا تو اشتباه گفتی اين دويست و بيست و نه است، پريروز که داشتم دو مرتبه رجال نجاشی را نگاه می­کردم، ديدم آن­جا دويست و بيست و نه حتی شبهه کردم حالا انشاءالله می­خوانيم مگر باز اين چاپ نجاشی اشتباه باشد چون پيش من مسلم بود که دويست و نوزده است يعنی قطعی قطعی بود پيش من هی نگاه کردم ديدم نه آقا دوست و بيست و نه است حالا عبارت نجاشی را، بلی آقا؟

س: تأسيس الشيعه هم نقل می­کند در تأسيس هم می­دانيم چه گفته فهرست و تأسيس الشيعه هم ايشان نقل می­کند،

ج: ای؟

س: بلی، همين باز

ج: بلی نه به يک عنوان ديگری نقل می­کند به يک جهت ديگری علی ای حال پس اين،

س: 219 نوشته آن 219 نوشته

س: اين سه­تا بلی ولی نجاشی

س: نه همان نجاشی سنه تسع عشرة و مأتين

ج: اين کدام نسخه­اش است عجيب است حالا بدتر شد،

س: تسع عشرة يا تسعه و عشرين

ج: عشرين من ديدم

س: عشره نوشته

ج: می­گويم من در ذهنم قطعی بود 219

س: حالا اين يک دوره يک منبعی هم اين داشته ديگر،

ج: کدام نسخه­ نجاشی است؟

س: حالا نجاشی می­­آيد آن را می­خوانيم

ج: من شايد در معجم آقای خويي ديدم 229 می­گويم برای من اصلاً ديروز واقعاً يک به قول عرب­ها مفاجئه سنگينی بود نه ديروز پريروز چون من پريروز آماده کردم

س: 1416 نوشته چاپ پنجم

ج: چه کتابی؟

س: همان نجاشی

س: چاپ آقای شبيری نيست جامعه مدرسين

س: ننوشته تحقيق چه و چه

ج: نه آن چاپ ايشان ندارد

س: حالا اين کتانی مثل آن چيز شده بود که يکی از،

ج: اين مال آقای خويي را هم دارد معجم

س: بلی

ج: جلد ده معجم است عبدالله ابن جبله جلد ده است،

س: يکی اين که فرموديد فاميل کنانه را برده

ج: بلی

س: يکی از اين

50: 16

عرب­ها اين آقای سخنور، دانشجو سخنور بود دائی آقای معراجی مرحوم شد،

ج: چرا

س: سخنور را سخنوُر خوانده بود می­گفت اين آقای سخنوُر حالا ايشان گفته است که از رجال نجاشی صفحه 216 نقل کرده،

س: همان همان آدرس

س: همان است ايشان می­گويد سيدحسن صدر در تأسيس الشيعه هم می­گويد

ج: نه ايشان دوتا شماره از نجاشی داده

س: که اين اولين کتابی است که در رجال تأليف شده

ج: ببينيد

س:

23: 17

می­گويد اولين معرف رجال عبدالله ابن ابی رافع است

ج: عبيدالله ابن ابی،

س: خب اين­جا نوشته

30: 17

عبيدالله تهرانی در ذريعه جلد

ج: خب نه نگاه کنيد در اين­جا رجال را نه رجال را نگاه کنيد

س: بگذاريد ذريعه را هم نگاه کنيم جلد ده

ج: نه رجال نجاشی را دوتا شماره داده شماره فلان و شماره فلان،

س: ايشان يک شماره

ج: نه يک شماره ببخشيد نه حواس من پرت بود،

س: معجم از همان نجاشی همين را نوشته سنه تسع عشره و مأتين،

ج: پس من ديروز از کدام يا کتاب قاموس نگاه کردم يا، از اين­که شماره داده اين همين چاپ جامعه مدرسين است،

س: بلی شماره چاپ جامعه مدرسين دارد

ج: بيا بابا اين رجال نجاشی

س: دويست و نوزده عدّ من تصانيفه کتاب الرجال نجاشی و ذکره انه توفی 219 و استظهر

ج: عجيب من حالا تعجب حالا می­گويند در رجال نجاشی هم 219 من تازگی نگاه کردم مأتين،

س: شماره 219

ج: نه تاريخ وفات، معجم آقای خويي هم دويست و نوزده نقل کرده

س: متن معجم جلد 11 است

ج: نه معجم که عبدالله ده است که؟

س: يازده

س: يک جلد جا به جا شد ديگر در اين چاپ جديد

ج: جلد ده آقای خويي را بياريد من از کجا من همين تازگی ديدم، اين چيز آقای جامعه را داريد رجال نجاشی را

س: بلی 563 را آورده ايشان همين جا می­گويد مات عبدالله سنه تسع عشر و مأتين

ج: عجب

س: ايشان هم 219

ج: 219 نوشته من يک­جای ديدم تسع و عشرين مأتين

س: ذريعه هم از نجاشی 219 نقل می­کند،

ج: می­­گويم من تا حالا پيش من قطعی بود سالها دارم می­گويم 219 همين تازگی ديدم نوشته 229 ممکن است قاموس آقای تستری، من يک­جايي خودم ديم اين­که لذا می­گويم خنده­ام خدايا چطور من اشتباه کردم، چطور اشتباه بزرگی را من مرتکب شدم،

س: بلی اين­جا ذريعه اسم برده می­گويد ترجمه النجاشی و عد من تصانيفه کتاب الرجال و ذکر انه توفی 219 فاستظهر سيدنا الصدر فی تأسيس الشيعه انه اول من صنف فی الرجال اين هم حرف آقای

12: 20

ج: بعد عدّ آقا بزرگ هم نوشته شايد در مصطفی المقال ردش نوشته

س: می­گويد و ردّ علی السيوطی در اين تأسيس الشيعه القائل بان اول من کتب فی الرجال شعبه يعنی سيوطی گفته بانه شعبه مات 260

س: قاموس جلد 6 صفحه 78 می­شود

ج: خب اين هم يکی از اشتباهات است، 260 نه، 160 است

س: 160 است بلی

ج: اين يکی از اشتباهات آقای سيدحسن صدر اين است

س: اين عبارت تنقيح 229 است

ج: می­گويم

س: بعد ايشان می­گويد اقول آخر بعدش چيز می­شود

س: رد می­کند

س: بلی

ج: پس رد من می­گويم يک عبارت هم 229 می­گويم چون تازه ديدم خيلی برای من تعجب آور بود،

س: اما ايشان در اقول­شان

ج: رد نمی­کند تاريخ را،

س: بلی يک چيزی هم می­گويند که، آخر اين­جا عجيب است

8: 21

عجيبی می­شود آخرش در مورد طبقه­اش دارند بحث می­کنند مرحوم چيز آخرين پاراگراف در اين عبارت­شان می­گويد که و روی عنه عليه­السلام ايضاً فی الرجوع الی منی و خبره فی من ترک رمی الجمار متعمداً و الظاهر سقوط الواسطه فاذا کان مات سنه 229 کما قال نجاشی يبعد عادتاً روايته عنه عليه­السلام

س: يعنی نتيجه گرفته از دويست و بيست و نه،

ج: بلی از دويست و بيست و نه،

س: بلی نتيجه گرفته

س: مفروغ عنه گرفته،

س: بلی نتيجه گرفته

س: نمی­گويد کما قال منصف، کما قال نجاشی

س: همان اعتماد کرده به منصف

ج: می­گويم من ديدم خيلی تعجب کردم،

س: مصنف نگته، نجاشی گفته، منصف نگفته که نجاشی

س: نگفته؟

س: نخير

ج: چه؟

س: می­گويم که در تنقيح نفرموده که نجاشی اين تاريخ وفات را گفته گفته مات سنه 229

ج: چرا اين ديگر اين مال نجاشی است عبارت نجاشی است چون شيخ ندارد اين عبارت را

س: نه عبارت متن تنقيح را ايشان می­گويد

س: چرا ايشان و النجاشی قائله،

ج: بلی نجاشی است

س: ايشان نقل قول از نجاشی می­کند

ج: نه نقل قول نجاشی است

س: پس همين اين 9 و 19 و 29 اين قاطی شده آن­جا و ايشان هم نتيجه گرفته از اين 229

س: نتيجه گرفته ده سال برای

ج: آخر می­­گويم من اين را پريروز ديدم برای اولين بار آقای مختاری می­گويم آخر به ذهن من عجيب و غريب آمد برای چند سال پيش من مسلم بود دويست و نوزده اين ديگر قطعی قطعی بود،

س: قاموس فکر کرديد که از تحقيق

ج: هی خواندم خدايا نوشته دويست و بيست و نه من اشتباه دارم می­­خوانم مگر قاموس از تنقيح اشتباه نوشته

س: تنقيح که اين­ جوری که نوشته آن­که

ج: عين­اش مثلی که چاپ نشده

س: در تنقيح اصلاً يک چيز ديگر بوده چون ايشان به اعداد ننوشته به حروف نوشته سنه تسع و عشرين و مأتين

ج: می­گويم من هم همين را خواندم

س: احتمالاً در تنقيح بوده و ايشان ديگر اين را دنبال نکرده و يقينی گرفته علی القاعده

ج: خيلی عجيب است من هم همه­اش می­گويم اصلاً چيز عجيب برای ما اين بود می­گويم و لذا به نظرم پس اين مال جامعه مدرسين 219 است ديگر نياوردم من می­گويم يکش را نياوردم، علی ای حال

س: 260 و 160

ج: آن­هم که اشتباه نوشته، نوشته شعبه توفی در 260 مسلم 160 است

س: 160 است بلی

ج: آن را هم حاج سيدحسن صدر اشتباه نوشته ليکن شعبه کتاب در رجال دارد آنش روشن نيست بحث در رجال دارد، اما کتاب رجالی آن بحث ديگری است، خب بفرماييد عبدالله ابن جبله، برسيم به عبدالله ابن جبله آقا؟

س: بلی ايشان اول از سيدحسن صدر نقل می­کند بعد شيخ طوسی در فهرست صفحه 300 شماره 454 نام اين کتاب در فهرست آثار اين مؤلف آورده است،

ج: آورده است

س: آورده است آری ديگر

ج: مال عبدالله ابن جبله

س: بلی، ببينيد صفحه 300 فهرست شيخ شماره 454 چه گفته؟

س: حالا من به اين چاپ آقای قيومی دارم همان شماره 453 صفحه172، عبدالله ابن جبله له روايات رويناها بالاسناد الاول عن حميد عن احمد ابن ميثم ابن ابی نعيم الفضل ابن

ج: دُکين

س: دکين عنه، و اخبرنا بها ابن ابی جيد عن ابن وليد عن صفوان عن محمد ابن حسين عنه،

س: همين قدر پس ايشان می­گويد که شيخ طوسی در فهرست نام اين کتاب را در فهرست آثار اين مؤلف آورده است،

ج: اشتباه کرده، اين­که اشتباه کرده آن را ديدم من آن يقينی است آن مطلب يقينی، کتاب رجال اصلاً توجه نکرده اين آقا اصلاً مطلب توجه نکرده اصلاً مطلب کلاً نه اسم اين کتاب اسم هيچ کتاب را نياورده شيخ اصلاً الآن من عرض می­­کنم شيخ اصلاً اعتقادش اين است که ايشان کتاب ندارد روايات دارد، عرض کردم روايت در اصطلاح آن زمان ناقل کتب است يعنی مرحوم شيخ می­خواهد بگويد ايشان خودش تأليف ندارد، کتاب­های ديگران را نقل کرده،

س: روايت نيست

ج: روايت می­کند کتاب های ديگران را له روايات اصلاً شيخ تعبير به له روايات دارد، دقت می کنيد اين اصلاً ملتفت نشده ايشان خب حالا ايشان مرادم همين کتابی که چاپ شده چاپخانه فرض کنيم مراد ما بحث با علما و بحث با فضلاء و مؤلفين نيست بحث با مطلب است عرض کنم خدمت­تان اين راجع به اين قسمت که ايشان نوشته،

س: حالا نجاشی اسم آورده؟

ج: بلی بلی رجال کتاب الرجال،

س: اين چاپ آقاعزيزی هم هيچ نکته اضافی ندارد اين­­جا

ج: می­دانم چرا نه، همين است

س: يک سری پاورقی باشد يک سری

ج: خب حالا رجال نجاشی را هم بياريد اولاً رجال نجاشی را هم بياريد يک کمی راجع به آن هم صحبت، س: چون آدرس­های ايشان به چاپ آقا عزيز است اصلاً اين­جا عرض کنم صفحه 300 که گفتند چاپ آقا عزيز است

ج: علی ای حال اينی که الآن ما داريم از فهرست شيخ اصلاً کتابی را به ايشان نسبت فکر می­کنم در رجال نوشته اسمش را برده له کتب، له روايات، يک اشاره،

س: رجال

ج: رجال را بياريد عبدالله ابن جبله، در عبدالله ابن جبله­ای به نظرم يک اشاره­ای هم دارد به نظرم، من گاهی با ديگران اشتباه می­گيرم

س: فقط اسم ايشان را آوردند

ج: و واقفی بودن

س: اصحاب چيز

ج: اصحاب حضرت موسی ابن جعفر،

س: بلی بلی

چ: چون ايشان به حضرت رضا و حضرت جواد اعتقاد نداشتند واقفی بودند ديگر در رجال چه دارد؟

س: همين فقط اسمش را آورده،

ج: خيلی خوب بعد از اين برای اين­که مطلب روشن بشود اولاً از عبارت شيخ در می­آيد که برای ايشان کتاب نسبت نداده اصلاً رجال و غير رجال حالا عبارت نجاشی آخر معروف است که نجاشی ناظر به فهرست شيخ است و اخطاء الشيخ را اغلاط شيخ را می­­خواهد تصحيح بکند،

س: بدون اسم

ج: بدون اسم عبارت نجاشی را بياريد،

س: نگاه کنم بلی همين نه رجال طوسی هيچ چيز ديگری ندارد،

س: درست نجاشی شماره 563

س: بلی الآن نگاه می­کنم،

س: بلی 563 صفحه 216 عبدالله ابن جبلة ابن حيان ابن ابجر الکنانی ابومحمد عربی صنيم،

ج: صميم،

س: صليب،

ج: صليب هم می­گويند يعنی عرب است ايشان فارس نيست

س: متصلب

ج: نه يعنی متصلب، يعنی از صلب عرب است يعنی به اصطلاح از موالی نيست از عجم نيست بلی

س: يعنی از بيخ عرب است

ج: از بيخ عرب است

س: ثقه روی عن ابيه عن جده حيان ابن ابجح کان ابجح ادرک الجاهلية و بيت جبله بيت مشهور بالکوفه و کان عبدالله واقفاً و کان فقيهاً ثقةً مشهوراً

ج: ثقه را تکرار کرده ثقه مشهوراً بالفعل هم اگر معجم آقای خويي را بياريد نمی­دانم دويست و چهارصد روايت دارد رواياتش زياده است نسبتاً زياد است

س: نه مثل آقا رواياتش را هم کلاً آوردند به همين کامپيوتری از آقای خويي هم شايد دقيق­تر سندهاي ايشان حالا استبصار را حذف می­کنم که

41: 28

تکرار بشود

ج: خب گاهی در کافی هم هست تهذيب هم آورده ديگر تکرار هست به هر حال

س: بلی حالا کافی­اش در کافی و تهذيب و فقيه با وسائل، حالا وسائل را هم می­خواهيد حذف کنم که ديگر اين­سه تا اين جوری بهتره، 241 در کافی و تهذيب و فقيه

ج: گفتم دويست و خرده­ای عرض کردم يا چهار صد

س: حالا می­خواهيد چيزش را هم بيشترين امامی هم که

ج: نه ديگر حضرت رضا و حضرت جواد ندارد که ايشان آن وقت در غير کتب اربعه هم در مي­آورد؟

س: بلی، مثلاً وسائل خالی را می­­خواهيد نگاه کنم بدون کتب اربعه

ج: بلی

س: اين باز وسائل آماده خودش را دارد، 315 تا شده در وسائل

ج: نه زياد است نسبتاً احاديثش خوب است خب عبارت نجاشی را ادامه بديد،

س: و له کتب منها کتاب

ج: خيلی عجيب است ايشان می­گويد و له کتب، نمی­گويد روايات شيخ می­گويد و له روايات، له کتب؟

س: منها کتاب الرجال و کتاب السفر فی الغيبة علی مذاهب الواقفه، کتاب الصلاة کتاب الذکاة کتاب الفطره، کتاب الطلاق کتاب مباحث الصلب کتاب النوادر اخبرنا بجميع

ج: چيز ديگر ندارد غير از اين،

س: خير، می­گويد اخبرنا بجميعها الحسين ابن عبيدالله عن احمد ابن جعفر عن حميد

ج: يک کتاب ديدم شايد معجم آقای خويي دارد له کتاب علی عدد کتب الاصول از نجاشی نقل می­کند

س: کتب اصول يعنی

ج: خيلی عجيب است عبارت عجيب است من هم يک حاشيه زدم که معنای عبارت واضح نيست جلد ده بود آن چاپی که من دارم،

س: بلی من همان چاپ شما را دارم

ج: عبدالله ابن جبله

س: بلی اين­جا را دارم، نه اين­جا چيزی اضافه بر فرمايش آقای خويي در مورد عد کتب ندارد، در مورد فرمايش مرحوم نجاشی،

ج: بخوانيد عبدالله ابن جبله،

س: بله شماره 6745 معجم آقای خويي جلد ده صفحه 132 آن چاپ قبلی قال النجاشی عبدالله ابن جبله روايت نجاشی را کامل ايشان آورده بعد فرموده که و تقدم عنه فی ترجمة جعفر ابن عبدالله الرأس المؤزری،

ج: رأس المزره رأس المزره

س: رِی نوشته مزرِی عدّ ابن جبله من اجلة اصحابنا و قال الشيخ عبدالله ابن جبله له روايات دوباره عبارت شيخ است، بعد

ج: نه در عبارت نجاشی علی عدل الکتب الاصول ندارد؟

س: نخير، له مشهوراً له کتب منها کتاب الرجال استاد می­­خواهيد مرحوم تستری را نگاه کنم شايد آن­جا ديديد،

س: در تستری فکر کنم هست اجله اصحاب، يکی می­­گفت فلانی از اجله جهال و از خواص عوام

ج: همين هم باشد خوب است باز يک مقامی دارد، بعضی­ها اين قدر هم ندارند،

س: گفت

30: 32

بسطتاً فی الجبر و الجسم

ج: مال چيز را نگاه کن،

س: بلی عبارتی که در تنقيح نقل شده قاموس که همين است عبارت، ولی

ج: خب شايد من در حميد ابن زياد چون ترجمه حميد را هم نگاه کردم از نجاشی نگاه کنيد؟

س: شايد آن­جا به عدد کتب اصول

ج: علی عدد کتب الاصول شايد من اشتباه گرفتم با اين آقا، نه اين علی عدد کتب الاصول را ديدم حالا يا در ترجمه،

س: در حميد اما در فهرست شيخ طوسی است حميد ابن زياد من اهل نينوا قرية علی جانب الحائر علی ساکن

24: 33

ثقه کثير التصانيف روی الاصول اکثرها له کتب کثيرة علی عدد کتب الاصول

ج: عبارت ايشان بوده، پس در اين­جا معلوم شد اين عدد کتب الاصول را هم چون بعد بايد يک شرحی بدهيم انشاءالله تعالی خب ببينيد اين قرن چهارم بياريد اين حميد ابن زياد را نقل می­کند يک نکته­ای در حميد هست آن را هم من الآن اين­جا بگويم،

س: بلی در قرن چهارم

ج: نينوايي به اسم نينوايي دهقان همچو اسمی

س: بلی صفحه

ج: حميد ابن زياد

س: بلی

ج: نمیدانم الدهقان يک چيزی

س: بلی تترهای که زده تترش خيلی حساب و کتابی ندارد، ابن بابويه ابن بوته

ج: نه ابن بوته هم قرن

س: حميری؟

ج: حميری نه،

س: حميد؟

ج: حميد ابن زياد،

س: حميد بلی حميد ابن زياد نينوايي

ج: به اسم نينوايي دهقان هم زده دهقان حميد ابن زياد،

س: انباری عبيس ابن

ج: آن ابوطالب انباری است

س: اين­که نيست

ج: نه آن از حميد نقل می­کند،

س: صحيح،

ج: شما قرن سوم را آورديد

س: نه قرن چهارم

ج: چون حميد ابن زياد متوفای 310 است،

س: حميد ابن زياد دهقان کوفی متوفای 310

ج: عرض کردم 310

س: در صفحه 24

ج: آن وقت يک کتاب رجال بهش نسبت داده،

س: کتاب رجال نسبت داده از نجاشی نقل کرده، نجاشی صفحه 132 شماره 339

ج: و شماره فلان،

س: آری، و شيخ طوسی هم در فهرست

ج: دوتا شماره نقل نکرده از نجاشی

س: از نجاشی نه، از تهرانی دو شماره نقل کرده

ج: خب بعد فهرست ننوشته فهرست حميد، اين کتاب الرجال است

س: اين کتاب الرجال تا برسيم چرا فهرست هم نوشته به قول مصفی المقال گويد که اين کتاب فهرست مشتمل بر فهرست اسامی مؤلفان با ذکر تأليفات آن­هاست، نجاشی چرا ايشان ارجاع می­دهد به نجاشی نجاشی شماره 615 و 675 در شرح حال يک نفر ديگر، نجاشی 615 و 675 اين آقا نقل می­کند نمی­دانم چقدر درست باشد

ج: ببينيد آن شماره اولی که می­گويد آن ترجمه خود حميد ابن زياد است

س: دومش ترجمه عبيدالله ابن احمد ابن نُهيک است

ج: نَهيک است، نگاه کنيد نه عمده­اش اين است در شرح حال خود حميد اين نکته را بگويم اسم رجال را می­برد نجاشی کتاب الرجال اما اسم فهرست نمی­برد بياريد شما در ترجمه خود حميد اسم کتاب رجال می­برد اما کتابی به نام فهرست دارد اسم نمی­برد معلوم شد مراد من چه است؟

س: بلی

ج: کتاب فهرست را از ايشان اسم نمی­برد

س: بلی حميد ابن زياد شماره 339 صفحه 332 ابن حماد ابن حماد ابن زياد حوار دهقان

ج: اين حوار هم چند جور نوشته شده هنوز هم روشن نيست حواز، حواری چند جور ضبط شده نفهميدم اين اصلاً يعنی چه؟ حُوار حَوار چه بخوانيم بفرماييد

س: بلی کوفی سکن سوری و انتقل الی النينوا

ج: سکن سُورة

س: همان نهر سوری

ج: نهر سوری نرسيده به بغداد آن قسمت را نهر سوری می­گويند تقريباً يک کمی دجله می­پيچد آن­جا را سوری می­گويد، يکی نيل است يک قسمتش نيل است، يک قسمتش بياض نهر سوری

س: در روايات طلوع فجر دارد

ج: طلوع فجر دارد کبياض نهر

س: اين­جا اين جوری يعنی در برنامه احتمالاً اشتباه نايپی شده چون صورة نوشته،

ج: سوری نه سوری

س: بلی

ج: بلی سوری

س: و مثل نينوا انتقل الی نينوا قرية علی العلقمه و جنب الحائر علی صاحب السلام کان ثقه

25: 38

وجهاً فیه سمع الکتب و صنف

33: 38

الشرايع کتاب الخمس کتاب الدعاء کتاب الرجال، کتاب من روی عن الصادق عليه­السلام، کتاب الفرائض کتاب الدلايل، کتاب ذم من خالف الحق و له، کتاب الفضل العلم و العلماء کتاب الثلاث و الاربع کتاب النوادر و هو کتاب کبير

ج: اسم فهرست را نبرده،

س: کتاب الرجال را دارد

س: همان­جای که فرموديد چرا قال فلان فی فهرسته

ج: آن وقت عجيب اين است به مناسبت ابن نهيک می­گويد قال حميد فی فهرسته اين دو شماره­ای که شما الآن خوانديد در عنوان فهرست اين در عنوان خود حميد نيست در عنوان ديگری می­گويد و قال حميد فی فهرسته، حالا بنده چه می­خواستم؟

س: کتاب­ را که شرح خودش برده واقعش همان فهرست باشد

ج: نه ظاهرش اين است که احتمالی که من می­دهم کتاب رجال ايشان فهرست هم بوده يعنی در حقيقت بلی آقا؟

س: شماره 616 صفحه 232 اين که در فهرست است در ترجمه عبيدالله ابن احمد

ج: نه يکی ديگر هم دارد يکی ديگرش را هم بخوانيد

س: شماره 175 ديگر همان ابن نهيک

ج: ابن نهيک ششصد

س: ابن نهيک همين که 615 عرض شد آن 675 را هم اشاره کنم علی ابن ابی صالح بلی می­گويد که و قال حميد فی فهرسته سمعت منه کتباً عده

س: پس دو جا اسم فهرست را برده يک­جا هم رجال

چ: يکجا رجال در شرح حالش دارد حالا من می­خواهم اين نتيجه را بگيرم اگر خداوند توفيق بدهد بگوييم در حقيقت رجال ايشان يک جوری بوده که جنبه فهرستی هم داشته يعنی وقتی آمده اسم افراد را برده گفته ثقه مثلاً جليل گفته الّف مثلاً له کتب يا له روايات اخبرنی مثلاً بکتبه فلان عنه، در عين رجال يک ممزوجی از فهرست هم بوده

س: مثل خود رجال نجاشی

ج: مثل رجال نجاشی رجال نجاشی اساساً فهرست است در وسطش رجال دارد کلامی به اصطلاح جمله معترضه، اما اين در حقيقت اصل کتاب يعنی مثلاً يک چيزی شبيه تاريخ بخاری اسمش تاريخ است ليکن رجال هم درش هست به عنوان رجالی هم باش معامله می­کنند آيا مثلاً احتمالاً کتاب تاريخ ابن عقده هم همين طور بوده

س: بلی

ج: چون الآن فقط نجاشی در ترجمه تقريباً پنجا نفر که از طريق آن محمد ابن جعفر مؤدب نقل می­کند نحوی تميمی حدود پنجا مورد نمی­دانم چهل و هفت، چهل و هشت مورد از ابن عقده نقل می­کند ابن عقده اصلاً فهرست بهش نسبت ندادند کتاب به اسم رجال هم بهش نسبت، تاريخ بهش نسبت دادند ما احتمال داديم که اين­ها اين تاريخ ايشان اضافه بر اين­که جنبه تاريخی داشته مثل تاريخ بخاری جنبه رجالی هم داشته بلکه جنبه فهرستی هم داشته يعنی اگر اگر اسم يک نفر را می­برده می­گفته به اين عنوان که مثلاً روی عدة کتب منها فلان فلان اخبرنی بذلک فلان عنه و مثلاً و فيما اخبرنی فلان و له کتب فيما اخبرنی فلان عنه بها بکتبه يک تعابير اين جوری داشته که اين­ها منشأ شده مرحوم نجاشی اين را طريق خودش به آن کتب قرار بدهد از طريق ابن عقده به آن کتب اگر اين مطلب درست باشد که در حقيقت کتاب رجال حميد ابن زياد در حقيقت فهرست هم درش بوده چون اسم برد، به اصطلاح چه گفت؟ از همين علی ابن ابی صالح گفت اخبرنی بکتبه تعبير اين داشت ديگر نيست؟ پانصد و هفت

س: سمعت منه کتباً عدة

ج: ببينيد سمعت منه کتباً عده ورداشته مرحوم شيخ نجاشی اين را در ترجمه علی ابن ابی صالح فرموديد در آن­جا آورده طريق خودش را به حميد رسانده از حميد هم از او نقل می­کند يک نوع تلفيق اجازات است به اصطلاح پس بنابراين آنچه که الآن به ذهن ما می­آيد اين است که چون اسم همين آقا را برده اسم آقای به اصطلاح عبدالله ابن جبله را برده بعيد نيست که عبدالله ابن جبله اين کتابی را که نوشته آن وقت فرقش با آن کتاب حرف شبعه هم اين می­شود که اين کتاب جنبه فهرستی هم داشته، يعنی اين کتاب رجال صرف به معنی نبوده آن وقت انصافش اين است که ما الآن طبق اطلاعاتی که داريم اولين کتابی که رسماً در رجال است همين است کتاب عبدالله ابن جبله است ليکن چون ما با نوشته­های آن زمان آشنايي نداريم با نوشته­های خود عبدالله ابن جبله آشنايي نداريم و من هميشه باز عرض کردم تا آن­جای که من می­دانم نصف سطر از عبدالله ابن جبله در مباحث رجالی ما الآن نداريم نصف سطر

س: جای نقل نشده

ج: جای نقل نشده، امروز هم باز همين پريروز داشتم نگاه می­کردم اين معلومات بنده هم باز نقض شد اين يکی هم مثل همان اولی که دويست و بيست و نه، در کتاب کشی يک روايت از عبدالله ابن جبله دارد از ضريح محاربی نقل می­کند که از اجلاست ضريح محاربی در يک متنش دارد که و احسبوا جريحاً صفلة جريح ضريحاً ضريح محاربی آدم پستی بوده پست فطرت بوده اين را داريم ما بالاخره بعد از اين مدت که ذهن ما بود که از عبدالله ابن جبله هيچی نداريم بالاخره يکی پيدا شد و اين را دوبار کشی آورده يکبار سندش نسبتاً خوب است اين ذيل درش نيست يکبار نوشته و روی عن محمد ابن سنان عن عبدالله ابن جبله الی آخره اين طوری به اين عنوان نقل کرده البته محمد ابن سنان هم رتبه است با عبدالله ابن جبله آن­هم از اصحاب امام کاظم نقل می­کند خود ايشان هم از اصحاب امام کاظم است عبدالله ابن جبله، علی ای کيف ماکان يک مورد هم پيدا کرديم اين هم در يک­جای کشی است يعنی کشی اين خبر را دوبار نقل می­کند آن خبر اين است که ضريح گفت به حضرت صادق ما تقول فی احاديث جابر، بعد حضرت هی گفتند بيا مدينه، بيا مکه مکه گفتند بيا منی منی آمد در خيف حضرت فرمودند ما لک و لاحاديث جابر، اين عوام اگر حديث او را بشنوند شنعوا

32: 45

اذا سمعوا باحاديث شنعوا و اضاعوا، بعد در اين متنی که از محمد ابن سنان است بياريد شما سفله اظن قال عبدالله ابن جبله احسب، البته اگر اَحسِب بخوانيم اگر اُحسِب بخوانيم که به صيغه ماضی که عوض می­شود يا مثلاً أَ حسب ضريحاً سفلةً أ حسب بخوانيم،

س: طبق يک احتمال يک اظهار نظر رجالی

ج: يک اظهار نظر رجالی که آن­هم که ضريح ابن محمد که جزء اجلاء اصحاب است نه فقط ثقه است اين همانی است که ابن ابی عمير گفت فانی سمعت ضريحاً که حضرت صادق فرمود يک قصه­ای دارد که ابن ابی عمير بهش گفتند حالا قاضی بشود يا اسم شيعه را ببرد و قبول نکرد و زندانش کردند يک سال، اموالش را مصادره کردند شلاقش زدند الی آخر الی ان يقول از زندان که درآمدم يک کسی از افراد که ازش ده هزار درهم می­خواستم آمد پيش من پول برای من آورده گفت شنديم زندان بوده حالا اين پولت را تو طلب داری، گفتم تو پول نداشتی چطور شد پول دار شدی؟ گفت که من شنيدم تو در فشاری يک سال زندان و اموالت را گرفتند و کتکت هم زدند يک خانه­ای داشتم خانه را فروختم آوردم پولش را برای شما آوردم، پولش را برای شما آوردم، ابن ابی عمير گفت من به يک درهم اين پول احتياج دارم اين قدر وضعم خراب است ليکن سمعت از ضريح که از امام صادق فرمود لاتباع دار الرجل فی دينه، برو برگردان خانه­ات را و من تحمل می­کنم و اين پول را قبول نمی­کنم اين خب خيلی يعنی يک مقام فوق العاده­ای است برای ضريح مثل ابن ابی عمير با آن جلالت شأن و در اين شدت گرفتاری، واقعاً هم ايمان يک چيز عجيبی است خداوند يعنی رسول­الله، دقت فرموديد آقا،

س: مستثنيات دين دليلش همين است يا باز هم

ج: دليل، به نظرم غير از اين هم باشد الآن حضور ذهن ندارم از اهم دليل در مستثنيات دين همين روايت ابن ابی عمير است آن وقت ايشان می­گويد اين­که امام صادق فرمود ان السفله اذا سمعوا حديث جابر اضاعوا يا شنعوا امام شايد ضريح را جزء سفله حساب کرده، يا افراد پست حساب، فکر نمی­کنم استظهار عبدالله ابن جبله انصافاً درست باشد يا اَحسب گفته باشد حالا عبارتی،

س: فاحتسب دارد

ج: حالا اين چاپی که من دارم احسب دارد،

س: اتفاقاً در اين چاپ چيز فاحتسب نوشته

ج: چاپ که است؟

س: آقای رجايي

ج: نه خب آن ضعيف است

س: آن مغلوط است

ج: نه آن ولش کن اما در چاپ آقای مصطفوی احسب ضريحاً سفلة

س: فعلاً بهترين چاپ چاپ آقای مصطفوی است فعلاً

ج: هنوز بهترينش همان است هنوز هم همان است کتاب چيز خب خيلی خرابی دارد من هميشه عرض کردم که رجال کشی اگر بخواهد واقعاً خوب فهميده بشود فقط منحصر به بقيت­الله است هيچ کسی فعلاً پيدا نمی­شود که بتواند اين کتاب را تصحيح نهايي بکند اما اگر بخواهد تصحيح نسبی بشود می­­شود اما خرابی خيلی زياد دارد، البته اين هست اين­جا دارد روی اولش دارد روی عن محمد ابن سنان روی هم دارد تعبير روی دارد و نمی­دانم حالا قبلش چه بوده و اين درش دارد، دقت می­کنيد اين راجع به احسب ان ضريحاً سفله،

س: فاحتسبت

ج: فاحتسبت ضريحاً سفلة اين يا أ حسب ضريحاً امام خيال کرده ضريح سفله است حالا احسب به نظرم احتسبت و احسب متعارف باشد متعارفش بايد اين باشد علی کل حال ما الآن فعلاً يک کلمه رجالی نه کتاب رجال يک مطلب رجالی از ايشان ديديم که انصافاً هم ارزشش فوق العاده ضعيف است اولاً قبل کل شئ اين شهادت عن حس نيست احسب يعنی خيال کردند اين حدس است اصلاً در مباحث رجالی شهادت بايد عن حس باشد و ننوشته که از کجا آمد به مجرد اين­که امام صادق بگويند سفله اين کار را می­کنند پس اين آقا از سفله است مرادم امام صادق اين است که تو هم از سفله هستی انصافاً اين به حدس اشبه است و در مقام رجال به اصطلاح حدس، به اصطلاح حرجی که حدسی باشد تعديلی که حدسی باشد ارزش ندارد دقت فرموديد علی ای حال چون اين مطلب هميشه من در درس­هايم کراراً گفتم که از عبدالله ابن جبله هيچ مطلب نصف سطر در رجال نداريم اين يک ربع سطر پيدا شد احسب ان ضريحاً سفله الحمدلله فعلاً يک ربع سطری ثلث سطری پيدا شد،

س: بقيه آن­های که گفته بودند فلان چه جوری است گفته بود روزه خوردنش را ديديم نماز خواندنش را نديديم،

ج: علی ای حال پس بنابراين انصافاً راجع به عبدالله ابن جبله آن وقت آيا واقعاً کتاب رجال ايشان که آن هم مرحوم نجاشی نوشته آيا واقعاً همين رجال مصطلح ماست الآن نمی­دانيم، آيا همين رجالی؟

س: اصطلاح ديگری است يا بعضی از

ج: رجال مثلاً تراجم بوده مثلاً تراجم مرادش بوده

س: احتمال دارد تسامحاً

ج: تسامحاً چون الآن ما از آن کتابی اگر مثل اين مطلب باشد اين هم روی عن محمد ابن سنان و قال عبدالله معلوم نيست از کتابش نقل کرده استظهار عبدالله ابن جبله است که اين مقدار هم حالا ربع سطر و نصف سطر و اين­ها هم جای خودش خيلی مطلب ضعيفی است يعنی اين مطلب کاملاً مطلب ضعيفی است خودش هم فی نفسه ضعيف است ضريح محاری اجل شأناً است که در حق او بگوييم سفله مگر اين­که حالا مثلاً چون ايشان واقفی بوده شايد ضريح محاربی از کسانی بوده که به شدت با واقفه معارضه می­­کرده با واقفيه مخالفت می­کرده لذا نوشتند به اين­که احسب ضريحاً سفلة علی ای حال فعلاً برای ما استفاده از اين قسمت فوق العاده مشکل است که اين کتاب چه بوده؟ اگر عبارتی را که مرحوم نجاشی در باره حميد ابن زياد گفته که گفته کتاب الرجال و بعد عملاً می­گويد فی فهرسته اسم کتاب را نبرده بگوييم اين به معنی بوده که کتاب رجال شامل فهرست هم بوده و چون واقفی است آن هم واقفی است ايشان هم واقفی است شايد يکی از مصادر حميد ابن زياد اين بوده اين کتاب عبدالله ابن جبله شايد اين را هم عرض کردم همه فرض اندر فرض و تخمين اندر تخمين است آن وقت اين نکته­اش اين می­شود که اين کتاب غير از جنبه رجالی جنبه فهرستی هم داشته يعنی عبدالله ابن جبله ورداشته نقل کرده حالا اين احتياج به يک بررسی بيشتر در راوی و مروی عنه داريم چون نمی­خواهم فعلاً وارد آن بحث بشوم.

نکته آخری که در اين­جا به ذهن می­رسد بعيد نيست که حضرات واقفيه اين­ها اولين کسانی بودند که رجال را نوشتند چون عرض کردم در کوفه در قرن اول و دوم نه احتياج به رجال بود نه فهرست بود چون کتاب­ها زياد بود خود روات موجود بودند افراد ديگر مرتب مکه می­رفتند مدينه می­رفتند خدمت امام می­رسيدند ديگر نکته­­ای نداشت بگويند چون فلانی ثقه است ما قبول می­کنيم يا چون اين کتاب فلان است ما قبول می­کنيم نکته­ای نبود نه نکته رجالی مطرح بود نه نکته فهرستی مطرح بود اگر ما باشيم و حسب قاعده نه نکته رجالی مطرح بود نه فهرست واقفه چون بعد از موسی ابن جعفر در سال 183 با شهادت موسی ابن جعفر به حضرت رضا و حضرت جواد اعتقاد پيدا نکردند لذا به احتمال بسيار بسيار قوی واقفه مجبور شدند به کتب مراجعه کنند به جای مراجعه به حضرت به کتب مراجعه کنند و رو کتاب­ها کار بکنند، مخصوصاً مثلاً بزرگان مثل ابن ابی عمير که در بغداد آمدند يونس ابن عبدالرحمن اين­ها صاحب نظر بودند و روی کتاب­ها روی نوشته­ها کار می­­کردند بعيد نيست که عبدالله ابن جبله که واقفی بود و به قول مرحوم نجاشی فقيه بود و بزرگوار بود اين­هم روی کتاب­ها کار کرده و بيان مصدر کرده باشد چرا؟ چون اين­ها بنا بود که ديگر به امام مراجعه نکنند به کتاب­ها مراجعه کنند اگر نکته اين باشد اگر نکته نوشتن کتاب رجال چون ما الآن خبر درست نداريم اگر نکته اين باشد پس در حقيقت سر اين­که اصحاب مذاهب فاسده اين­ها رجال نوشتند روشن شد چون دست­شان از امام معاصر کوتاه بود چون به حضرت جواد مراجعه نمی­کردند اگر دويست و نوزده باشد يا حضرت هادی،

س: شدند مثل سنی­ها

ج: شدند مثل سنی­ها مجبور شدند به کتاب­های سابقين عمل بکنند حالا اگر بشود سريعاً يک ليستی چون من يادم هم رفت اصلاً و الا آقای خويي يک ليستی از مروی عنه­ها اين عبدالله ابن جبله بدهيد که من باز صحبت کنم، آقای خويي هم دارد،

س: فهرست من روی عنه

ج: هردوش

س: هردوش

ج: يک ليستی حتی اگر مال آقای خويي را هم بخوانيم کفايت می­کند

س: من براساس وسائل الشيعه

ج: خيلی خوب روی عنه، يکی يکی

س: روی عنه، بيشترين مورد اسحاق ابن عمار است 91 نقل

ج: خيلی خوب

س: بعد علاء ابن رزين 18

ج: علاء ابن رزين چون کتاب علاء فوق العاده مشهور بوده اين نسخه کتاب علاء است بفرماييد

س: 18، نفر بعدی سماعة ابن مهران 18،

ج: آن هم مثل خودش علاء يعنی ما معتقد هستيم، سماعه واقفی نبوده واقفه ازش زياد نقل کردند اتهام واقفی بهش زده شده، بفرماييد اما روايتش از سماعه شايد خالی از شبهه نباشد بفرماييد،

س: باز علی ابن ابی حمزه 18

ج: آن که از ارکان واقفيه است،

س: بلی ديگر بلی عبدالله ابن بکير 16

ج: آن هم از فتحيه است

س: معاويه ابن عمار 12، عمر ابن اذينه 12 بعد ديگر می­شود ضريح 8 و کمتر می­شود بخوانم

ج: نه بخوان اسماء ديگر را

س: ضريح ابن محمد 8، حميد 8،

ج: حميد که نمی­­شود مگر حميد ابن شعيب مرادش است،

س: حميد ابن مثنی،

ج: حميد ابن المثنی آن چه است ابوالمغری، ابوالمعزی آن است

س: ابوالمغری

ج: ابوالمغری بلی بفرماييد

ج: الآن عرض می­کنم بقيه موارد را هم بعد محمد ابن فضيل 7، آن ذيل و عمر ابن اذينه 6، يکبار آن­جا عمر اذينه و غيره، موارد غيره 6­ تا است، عبدالله ابن سنان 6، صباح ابن يحيي 6، جميل 6، محمد ابن علی ابن نعمان احبط 6، سدير 6،

ج: سَدير

س: سَدير 6، حنان ابن سدير اين هم 5، بلی مستقيم از امام صادق 5، بقيه می­رود کمتر ديگر 4،

ج: راوی­های از ايشان، مثل کتاب علاء و اين­ها مثل کتاب اسحاق ابن عمار احتمالاً کتاب­های بوده که نقل کرده بقيه­اش شايد عده­ای روايت باشد،عبدالله ابن بکير هم کتاب داشته جميل هم داشت چرا بفرماييد،

س: بلی حسن ابن محمد

ج: ابن سماعه،

س: ابن سماعه 91،

ج: اين­ها غالباً حميد توسط ايشان نقل می­­کند

س: يحي ابن مبارک 85

ج: اين را نمی­شناسيم

س: محمد ابن حسين ابن ابی الخطاب 27

ج: از اجلاء است ايشان،

س: بلی يعقوب ابن يزيد 16 موسی ابن قاسم 14 محمد ابن عيسی ابن عبيد 12 علی ابن الحسين البرقی 11، محمد ابن ابوسمينه 8، حسن ابن علی ابن عبدالله ابن مغيره 5، احمد ابن الفضل 4، محمد ابن عبدالله ابن هلال 4، موسی ابن عمر ابن يزيد 4، عبدالله ابن جبله کنانی 3، ديگر بقيه هم همين طور موارد تکی می­شود،

ج: خب اين­­هم راجع به اين قسمت، اگر اين مطالبی را که ما الآن عرض کرديم درست باشد آن وقت احتمال بسيار بسيار قوی بسيار بسيار قوی کتاب ايشان که چونه هيچی­اش به ما نرسيده بعيده در طبقات باشد چون ذکر من روی عن جعفر را جداگانه آورده احتمالاً کتاب ايشان در مباحث رجالی مشتمل بر توثيق و تضعيف و جرح و تعديل و بعد هم مطالب فهرستی راجع به کتابش و نسخه­ای که در اختيارش بوده و احتمالاً جزو اولين کسانی است که عده ­ای از کتب را به نام اصول معرفی کردند احتمال بسيار قوی دارد و احتمال بسيار بسيار قوی دارد کما اين­که در اين سند هم آمده يک مقدار از مطالب ايشان توسط حميد در کتاب رجال خودش که جنبه فهرستی هم بوده آورده شده و صلی الله علی، پس اين مطلب که ايشان کتاب رجال دارد درست است شيخ طوسی آن را قبول ندارد درست است، نه اين که اين کتاب اسم، هيچ کتابی را اسم نبرده اين احتمالاً نجاشی می­خواهد بگويد که نه شيخ اشتباه کرده اين گاهی پيش می­آمده مثلاً می­گفته کتاب علاء ابن رزين مثلاً به روايت مثلاً همين آقا به روايت عبدالله ابن جبله آن وقت حدثنی عبدالله ابن جبله عن علاء شايد نجاشی يا کسانی که قبل از نجاشی بودند تصور کردند اين کتاب مال عبدالله ابن جبله است شيخ می­گويد نه اين کتاب مال در حقيقت همان شخصی است که عبدالله ابن جبله از آن نقل می­کند فرض کن کتاب من باب مثال که الآن عرض کرديم کتاب علاء ابن رزين است کتاب خود عبدالله ابن جبله نيست شيخ ظاهراً اين­ها را روايات قرار داده و نجاشی اين­ها را کتب قرار داده،

س: تصحيح کرده نجاشی حرف شيخ را

ح: تصحيح کرده و رواياتی البته الآن ما چون دور هستيم چيزی را نمی­توانيم بگوييم و آيا واقعاً کتاب رجال ايشان موجود بوده يا نبوده بعد هم مراجعه کرديم به کتاب کشی چون در آن­جا ممکن است استفاده کنيم در کل کتاب کشی همين دو روايت از عبدالله است که تکرار هم است همين که راجع به ضريح محاربی اصلاً ديگر ايشان روايت هم ندارد پس معلوم می­شود از مصادر قديمی ما نام عبدالله ابن جبله در رجاليين از بين رفته مگر حميد ابن زياد که آن­هم خبر نداريم مگر حميد ابن زياد از او نقل کرده، چون ما اصلاً از عبدالله ابن جبله در اين جهت کاملاً بی خبريم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين